



درباره «ز گهواره تا گور دانش بجوی»

مصطفی ذاکری

مصرع را با افزودن مصرع «چنین گفت پیغمبر راستگوی» به صورت بیتي تکمیل کرده‌اند که باز هم سراینده این مصرع نیز ناشناس مانده است ولی به نظر ایشان این مصرع اضافی دارای خللی است که عبارت «پیغمبر راستگوی» را دارای تناقض دانسته‌اند زیرا که این عبارت به پیغمبر غیر راستگوی نیز ایهام دارد که سخن ناروایی است.

حقیر با کمال احترام و... که نسبت به جناب دکتر دبیرسیاقی دارد این ایراد را وارد نمی‌داند و مقدماً معروض می‌دارد که

در شماره ۴۱ گزارش میراث ص ۲۲ استاد بزرگوار جناب دکتر دبیرسیاقی نکته جالبی درباره این مصرع معروف که غالباً آن را از فردوسی می‌پنداشتند بیان فرمودند و معلوم شد که این مصرع ساخته یکی از بزرگان قدیم وزارت معارف در عصر وزارت مرحوم علی اصغر حکمت بوده است که مع‌الاسف روی نام او جوهر ریخته بوده و خوانده نشده است. ذکر این نکته بدیع که باعث رفع اشتباه از سراینده مصرع است شایان سپاسگزاری است. سپس ایشان اضافه فرموده‌اند که کسی این



نباید تکریم کرد؟ و معلوم است که این نظر صحیح نیست زیرا که مردمان غیر دانشمند را هم به علل دیگری غیر از دانش باید تکریم کرد مثلاً اگر هنرمند خاتم کار قابلی باشد که اهل دانش و علم نباشد آیا نباید او را تکریم کرد؟ از این بحث چنین برمی آید که مفهوم مخالف پیغمبر راستگوی الزاماً این نیست که پیامبران غیر راستگو یعنی دروغگو هم بوده اند گرچه بواقع پیامبران یا منتبّیان دروغگوی فراوانی هم بوده اند که آنها را اصطلاحاً «انبیاء کذّبه» می نامند چنانکه در زمان خود حضرت رسول مسیلمه کذاب یکی از پیامبران دروغگو بوده است و به همین دلیل کذاب خوانده شده است اما البته راستگویی حضرت رسول صفت ذاتی او بوده است چنانکه تمام قاریان پس از پایان قرائت قرآن می گویند «صَدَقَ اللهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ وَ صَدَقَ رَسُولُهُ النَّبِيُّ الْكَرِيمُ» و خود پیامبر هم در ابتدای رسالت خود به جمع مشرکان فرمود: «الرَّائِدُ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ» که تأییدی است بر آنکه آن حضرت جز راستگو نبوده است.

البته برخی صفات عرضی هستند یعنی جزو ذات موصوف خود نیستند مثلاً وقتی می گوئیم «خیار تازه» تازگی جزو ذات خیار نیست چون بعد از چند روز کهنه می شود و می پلاسند. خلاصه آنکه مصرع «چنین گفت پیغمبر راستگوی» هیچ اشکالی ندارد و بلکه تأیید است بر آنکه حضرت رسول به راستی و درستی فرموده است که: «أَطْلَبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ».

صفتی که بعد از موصوف می آید بر دو گونه است: یکی صفتی است ذاتی موصوف که از آن منفک نمی شود و در این موارد نمی توان خلاف آن را به نظر آورد مثلاً اگر بگوییم خدای دانا مفهوم آن چنین نیست که خدای نادان هم هست و در علم اصول فقه مبحثی است تحت عنوان منطوق و مفهوم که منطوق معنایی است که از ظاهر لفظ مستفاد می شود. مثلاً در آیه ۲۷۵ بقره می فرماید که خدا خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است که از صریح لفظ برمی آید که خرید و فروش جایز و ربا حرام است و مفهوم معانی فرعی است که از جمله منطوق برمی آید اعم از معانی موافق یا مخالف. مثلاً خدا در آیه ۵ سوره زلزله می فرماید هر کس اندازه ذره ای کار خوب کرده باشد آن را خواهد دید؛ منطوق آن واضح است ولی مفهوم آن این است که اگر بیش از یک ذره هم کار خوب کرده باشد آن را خواهد دید، گرچه این نکته در آیه ذکر نشده است. یا در آیه ۹۵ مائده حرمت صید در حین احرام حج بیان شده و سپس می فرماید اگر کسی عمداً شکاری را بکشد باید کفاره آن را معادل آن از چارپایان ذبح کند که در اینجا معنای مخالف آن این است که اگر کشتن شکار عمدی نباشد این کفاره لازم نیست هر چند که در آیه بدان تصریح نشده است. و مفهوم مخالف را بر حسب قیودی که در منطوق آمده است به اقسامی تقسیم کرده اند که از آن جمله است که اگر صفت در موصوف نبود آیا حکم منتفی می شود یا نه؛ مثلاً اگر بگویند مردمان دانشمند باید تکریم شوند آیا مفهوم مخالفش این است که مردمان غیر دانشمند را

